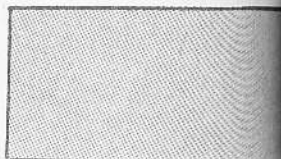


تجلیات عرفانی در اشعار صائب



استاد امیری فیروزکوهی در مقدمه دیوان صائب تبریزی:
می توان ادعا کرد که هیچ مضمون و دقیقه ای از مضامین و دقائق خلقی، از «عقلی وحسی و عرفانی و اخلاقی و عشقی و امثالهم» وجود ندارد که از نظر این مرد پوشیده مانده باشد.

از نظر صائب برای قلمرو دل عارف در اقلیم لامکان، دیوار و متهایی وجود ندارد، همچنانکه برای قلمرو کعبه که «ام القری» است، حد و حصری نیست و هر که را از هر نژاد و هر قوم به او روی آرد، با آغوش باز می پذیرد. دل هم چنین قلمروئی دارد.

وجه دیگر آنکه در خانه کعبه از نخستین روز بنا، حجر الاسودی به کار رفته است. عرفا نیز سوادانی در دل پدیدار است که اگر ترک لذات و شهوات نکنند، و صاحب دل در بیستان ریاضت، دل صنوبری را از سواوس پیراسته نسازد، تمامی آن را آن نقطه سیاه که سنگ محک عرفانست سیاهرو می نماید:

راه در انجمن عشق نداری صائب
تا ترا در دل مجروح تمنائی هست
و حالی کردن دل از تمناها، و پاک کردن آن از

صائب بخوبی می توان پی برد همه اشیا و پیوستگی لطف و تجدید حیات کلیه کتب تدوینی و آفاقی و انفسی را وابسته به رحمت رحمانی پروردگار که فیض آن عام و شامل همه موجودات است می داند و می گوید. اگر تجدد فیوض الهی به فیض نامتناهی رحمانی نبود همه دیوانها فرسوده می گشت.

نه تنها کعبه صحرائی است دارد کعبه دل هم به گرد خویشستن از وسعت مشرب بیابانها این سخن پرداز بزرگ پارسی سعی کرده است. میباحت عرفانی را با معانی شرعی تطبیق و تلفیق دهد. صائب برای اینکه نظر خود را درباره وسعت مشرب دل ابراز کند، یا قلمرو فرمانروائی دل را وصف کند، به آیات قرآنی متوسل می شود که کعبه را «ام القری» نامیده و مادر و اصل آبادیها، یعنی آنچه برای اسلام توحید و یکتاپرستی و نشر آن در اقطار دنیا ساخته است، می داند. در واقع ساختمان کعبه خورشیدی است که به تمام بلاد و قراء پرتوافکنده است. برای توصیف دل و بیان وسعت مشرب آن از جهات تشبیه و استعاره این نکات نیز مورد نظر صائب بوده است که خانه کعبه در تمامی گیتی یک خانه بیش نیست که «ام القری» است و در عالم وجود انسانی هم بیش از یک دل به ودیعه گذاشته نشده است که: «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه» وجه شبه دیگر آنکه کعبه خانه خداست، دل نیز مظهر تجلیات انوار ربوبی است.

تا بتوانی زیارت دلها کن
ببهرت هزار کعبه باشد یک دل
وجه دیگر آنکه هر کس در کعبه حضور یابد به همه جهت روی تواند کرد و یمن و بيسار و امام و وراء مؤثر در مقام نیست، اینست که فقها متعرضند که مصلی با حضور در کعبه به هر سوی آن می تواند نماز بگذارد. عرفا نیز درباره دل چنین اعتقادی دارند که هر که را دل مرآت جلوات ذات اقدس ربوبی باشد همه وجود او نیز نورانی است. مولانا با توجه به جهت ستم می فرماید:

قلب مؤمن آینه شش رو بود
حق در آن از شش جهت ساطع شود

اگر نه مد بسم الله بودی تاج عنوانها
نگشتی تا قیامت نوحط شیرازه دیوانها
نه تنها کعبه صحرائی دارد کعبه دل هم به گرد خویشستن از وسعت مشرب بیابانها به فکر نیستی هرگز نمی افتند مغروران اگر چه صورت مقراض لا دارد گریبانها سرشور بدهای آورده ام از وادی مجنون نهی سازید از سنگ ملامت جیب و دامانها حیات جاودان خواهی به صحرای فناعت رو که دارد یاد هر موری درین وادی سلیمانها بگرداند ورق، مجنون زد دیوان رخ لیلی به وصف دلبر رعنا بیاریم جو عنوانها چنان از فکر صائب شور افتادست در عالم که مرغان این سخن دارند با هم در گلستانها محمد علی صائب تبریزی شاعر نکته سنج شیرین سخن که نامش لوحه افتخاری برای ترکان پارسی گوی است، به معتقدات مذهبی بسیار پای بند بوده و به آیات قرآنی و احادیث نبوی (ص) در گفته های خود تمسک جسته است، بویژه در دیباچه دفترش به مقتضای حدیث شریف «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ نَمُيْذَأُ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَقْبَرُ» دیوان خود را که خوشبختانه در تنظیم و ترتیب آن خود نظر داشته، چنین سروده است:

اگر نه مد بسم الله بودی تاج عنوانها
نگشتی تا قیامت نوحط شیرازه دیوانها
از این شعر بر می آید که سخنور نامی صائب تبریزی، از جهت ترقیم و نگارش کلمه مبارکه بسم الله الرحمن الرحیم به حذف همزه و کشش سین که در اصطلاح مد سین از جهت نگارش می گویند، نظر داشته است و این حذف همزه جز در کلمه «بسم الله الرحمن الرحیم» که توقیفی است، یعنی از شارع اقدس رسیده است در جای دیگر روان نیست، چنانکه در آیه مبارکه «اقرأ...» دستور نگارش اثبات «اسم» است. صائب می گوید اگر عنوان کتب متوج به تاج بسم الله نبود، تا ابد شیرازه دیوانها تازه نمی گشت و سخن هر روز بدینسان جلوه ای نو نمی یافت. از همین بیت به مشرب عرفانی



هوسها را مایهٔ روشنی دل می‌داند، و روشنی دل را موجب هدایت و آسایش آخرت:

شمع دل را از هوسهای مخالف پاس دار وقت رفتن گر چراغی پیش پا می‌یابیدت وجه دیگر آنکه فرمان دل واجب اطاعه است همچنانکه بالای فرمان وحی الهی که از مکه شریف صدور یافته، فرمانی نیست پس آنچه درخانهٔ کعبه به پیغمبر اسلام (ص) وحی شده با آن تجلی که به قلب بی‌پیرایه بتابد همانند است آنچه سرور اولیا علی مرتضی (ع) فرموده است که: «پیغمبر عقل خارجی و خود نبی داخلی است»، با عطف نظر به این مبحث که عقل و دل نزد عرفا مفهوم واحدی دارد مؤید این است و نیز همانطور که بی‌حرمتی به کعبه مایهٔ خذلان و شکست

است، شکستن دل و بی‌حرمتی به آن، از مسلک عارفان بدور است:

پیوسته است سلسلهٔ موجها بهم خود را شکسته هر که دل ما شکسته است وجه دیگر آنکه برای قلمرو دل عارف در اقلیم لا مکان دیوار و منتهایی وجود ندارد، همچنانکه برای قلمرو کعبه که ام القری است حد و حصری نیست و هر که را از هر نژاد و هر بوم با سعی و صفا به او روی آرد، با آغوش باز می‌پذیرد. دل هم چنین قلمروی دارد بر آنکه نظر کیمیا اثرش بیفتد، در رأی خود صائب و در مدعای خود صادق است.

به فکر نیستی هرگز نمی‌افتند مغروران اگر چه صورت مقراض لا دارد گریبانها

در عرفان مبحثی عنوان شده است که هستی بخش از ما به ما نزدیکتر است و سعدی علیه‌الرحمه با توجه به آیهٔ شریفه «وَتَحِبُّ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» چنین گفته است:

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهاجرم و صائب فصل دیگری درین باب گشوده است و گوید نه همین که هستی بخش از ما به ما نزدیکتر است، بلکه مرگ و نیستی نیز از چاک مقراض لانمای گریبان چاه به ما نزدیکتر می‌باشد. بیتی از مرحوم پدرم نیز به خاطر می‌آورم که پیراهن مرگ را در زیر لباس عاریتی انسان

صائب می‌گوید، در مقام سیر وسلوک، به وادی عشق قدم نهاده، حقایقی آموخته و ذخایری اندوخته است و بی‌برده می‌گوید که شوریده‌وار از وادی مجنون آمده و از سرزنشها و ملامتها هم باکی ندارد.

بیان می‌دهد و فرموده است:

گرچه پیراهن وصل است به تن
پیرهن عاریه، اصل است کفن
حال که همه می‌دانند به حکم «کل من علیها فان»
هر پدیده‌ای که بود و نمودی دارد، دستخوش نیستی است
چرا فریفتگان به این دنیا ازین حقیقت مسلم که «وما
الحیوة الدنیا الا متاع الفرور» تغافل می‌ورزند؟ باینکه
مغروران به کالای این جهانی در معرض خطر نیستی
هستند به مراض لای‌گریبان خود که هستی آنها رادر
معرض تهدید قرار داده، نظری ندارند. گویی این ناآگاهان
رأسی که بدان حقایق امور رادر یابند نیست که
«لهم قلوب لا یفقهون بها» یا چشمی که بینشی داشته
باشد «ولهم أعین لا یبصرون بها».

دیری نباید که مراض فنا بین مظاهردنیوی
و فریفته‌شدگان به دنیا جدایی افکنند و گردنکشی این
مغروران را در هم کوید. در این نوع توصیفات صائب گاه
از حد تشبیه و استعاره هم می‌گذرد و تصویرهای خیالی
و تمثیل‌های شاعرانه را با ظرافت خاصی بیان می‌کند، گاه
بقدری مشابه و نزدیک با اصل موضوع می‌آورد که خواننده
یا شنونده تمثیل‌ها را بوضوح در خاطر مجسم می‌کند و نسبتاً
نزدیک به حقایق می‌انگارد.

سرشوریده‌ای آورده‌ام از وادی مجنون

نهی سازید از سنگ ملامت جیب و دامانها
صائب می‌گوید که در مقام سیر وسلوک، به وادی
عشق قدم نهاده، حقایقی آموخته و ذخایری اندوخته است
و بی‌برده می‌گوید که شوریده‌وار از وادی مجنون آمده و از
سرزنشها و ملامتها هم باکی ندارد و ملامتگران خود را
می‌گوید که آماده است تا آنچه در جیب و دامان خود
از سنگ ملامت نهان دارند بر سر شوریده او آشکارا پرتاب
کنند و عقده‌های دل سنگین خود را بکشایند و بفرموده
حافظ:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
هم وصف حال خود و هم وصف حال ملامتگران را
با عباراتی کوتاه و ساده بیان کرده است. با تشبیهاتی رسا
و نزدیک به حقیقت تصاویر خیالی خود را روشن و گویا

نشان می‌دهد:

حیات جاودان خواهی به صحرای قناعت رو

که دارد یاد هر موری در این وادی سلیمانها
صائب در این بیت مطلقاً به آیات سوره مبارکه نمل
عنایت داشته و اتفاقاً از گفتگوی موران همانطور که
صائب اشاره کرده است، تکرار موضوع مستفاد می‌شود:
«به لانه‌های خود برگردید تا سلیمان و لشکریانش شما
را پایکوب نسازند» صائب در این بیت تلویحاً گفته است
که مورها درین وادی به سلیمانها می‌گویند که این است
زندگی این سرا و ناپایداری این وادی، و آن است دعوت
خدای یگانه به دارالخلد و دارالقرار که حیات جاودان
است و راه رسیدن به آن قناعت است، حیات جاودان
خواهی به صحرای قناعت رو:

بگرداند ورق مجنون ز دیوان رخ لیلی

به وصف دلبر رعنا بیاریم چو عنوانها
ورق گرداندن در اصطلاح کنایه از اعراض است
و صائب می‌گوید اگر من دیباچه سخن را به نام نامی
دوست بیاریم، مجنون صفتان را چنان جذب‌ای دست
چهد که پرتو انوار ستارگان قدر اول مهر و وفا، بل انوار
آنچه در عرف ادب به ماه و خورشید تشبیه و تمثیل شده‌اند،
در حذاء انوار حقیقت نیاید که:

اختیزانی که به شب در نظر ما آیند

پیش خورشید محال است که پیدا آیند
و این تمسیر شاعر که با وصف دلبر رعنا می‌خواهد جلوه
و وجه لیلی صفتان را از برابر چشم مجنون خواهد برد

یادآور قول ابراهیم علیه السلام است که در هر سه مورد لا
احب الالفین گفت و چون ستاره و ماه و خورشید را روبه
افول دید، گفت: دلی را که زندگی جاوید دارد در گرو
آنچه فنا پذیر است نمی‌گذارم. انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض حنیفاً و ما انا من المشرکین» شک
نیست که سخن تبری ز در توصیف جمال دوست به این
حقیقت توجه داشته است که رنگی بالای رنگ و صیغه
الهی نیست، اگر در بیان تمثال بی مثال حضرت دوست،
زبان بنان رادر جولانگه ارادت به ذکر آن نیکو شمایل و آن
خورشید حقیقت بکار برد و بحد توانایی خود سیمای
بی‌همتای حضرت دوست را نشان دهد، مجنون وادی
لیلی صحیفه عشق در نوردد و روی دل بدان لطیفه نیکو
آورد که در این بیت گفته است:

بگرداند ورق مجنون ز دیوان رخ لیلی

به وصف دلبر رعنا بیاریم چو عنوانها
و صائب که با شور و حالی وصف ناپذیر شمه‌ای از
سیر عرفانی خود را در این غزل نشان می‌دهد، اندیشه بلند
و شیوایی بیان خود را موجب پیدایش شور و وجد در عالم
می‌داند و غزل‌های خود را که ملهم از معانی بلند عرفانی
و متضمن توصیفات و تشبیهات زیبا و استعارات و کنایات
بجا است، الهام بخش مرغان خوش نوا می‌شمارد
و می‌گوید:

چنان از فکر صائب شور افتاده است در عالم

که مرغان این سخن دارند با هم در گلستانها

